

## محمد ظاهر شاه (۱۹۱۴ - ۲۰۰۷) پادشاهی که بسی آرزوهایش در باره وطن به ثمر نرسید

در اثر وقایع خطیر افغانستان در ربع اخیر قرن گذشته، تبلیغات سیاسی گوناگون طوری بوده که راجع به آن پادشاه مرحوم سخن ها و عقاید متضاد شنیده می شود. بنا برین آرزومندم گواهی خود را در باره چند سال خدمت خویش در عهد سلطنت محمد ظاهر شاه بیان کنم. در این زمان وظیفه مدیریت عمومی سیاسی وزارت امور خارجه و بعداً رتبه معین سیاسی در آن وزارت داشتم و علاوه برین وظیفه منشی مجلس وزرا را نیز داشتم. بعضی دوستان اصرار دارند کتابی حاوی خاطرات خویش یا در باره آن عهد بنویسم. درین ایام اقامت در پاریس، با دیدن مراسم تشییع جنازه آن مرحوم و مجالس ترحیم که همه را در صفحه تلویزیون ملاحظه کردیم، اینک چند خاطره برگزیده را در چند صفحه محدود می نویسم:

چنانکه از من توقع می رود، خاطرات من مربوط به دهه دموکراسی می باشد و در همه آنچه می نگارم، خصایص و عقاید شاه مرحوم محمد ظاهر شاه را بطور ضمنی بیان می دارد. امید است اشخاصی چون داکتر عبدالصمد حامد نیز باید بعضی خاطرات خود را بنگارند.

در باره دوره اقامت پادشاه مرحوم در روم باید کسانیکه مدتی در دفتر پادشاه موظف بودند، مانند داکتر فرهنگ، آقای غلام غوث وزیر، داکتر محمد رحیم شیرزوی و استاد عبدالستار سیرت و داکتر زلمی رسول مطالبی بنویسند. در باره دوره پنج سال عودت شان به کابل و کسب لقب بی سابقه بابای ملت، دیگر کسانی که اطلاع نزدیک دارند، نیز ارزیابی خود را بی طرفانه در قید قلم آورند. شرح نود و سه سال زندگی و چند دهه سلطنت و مهاجرت پادشاه مرحوم را یک نفر نمی تواند تکمیل کند.

\*\*\*\*\*

گلخانه ارگ یا حرمسرای دو راه اتصال دارد، یکی راه دروازه حرمسرای بسوی باغچه و یکی راه طبقه اول که مسمی به "سر دروازه" بود. پادشاه مرحوم چون از ملاقات سفرا فارغ می شدند، از راه "سر دروازه" به حرمسرای می رفتند و در همان سر دروازه یک محل اقامت داشتند که به سادگی در آن صرف طعام و استراحت می کردند و در آن جا اتاق لباس پوشی و تشناب و سالون کوچک ملاقات هم موجود بود. طی سالها پادشاه مرحوم کمتر داخل حرمسرای می رفتند به (جز شب های جمعه برای دیدن فلم سینما با خانواده). بنابراین حرمسرای را برای مرحومه ملکه حمیرا و شهزادگان می گذاشتند. در آنجا مرحوم محمد رحیم مصاحب از مخلصانی که در آن محل "سر دروازه" شرفیاب می شدند و گاهی صرف چای و طعام می کردند، پذیرائی می نمود. در آنجا گاهگاه مرا نیز می خواندند.

یک روز بمن در باره سقف سخن گفتند، که مزین با میناتوری زیبا بود. فرمودند: "این همه میناتور های رنگین را من خود ترسیم کرده ام، ترسیم در سقف کار آسان نیست. در زمان صدارت محمد هاشم خان وظیفه عملی نداشتم، پادشاه بودم اما اختیارات نداشتم. کسی نمی توانست با من ملاقات کند. استاد میناتور و ترکیب رنگ من (استاد محمد علی، که ضمناً استاد مرحوم همایون اعتمادی نیز بود) از اهل چنداول کابل بود و برای او از اداره "ضبط احوالات" اجازه ورود به ارگ را گرفته بودم تا اینجا بیاید و بمن درس میناتوری و رنگ آمیزی بدهد. سفرهای من در شهرهای وطن و بیرون شدن من برای شکار همه با تجویز محمد هاشم خان صورت می گرفت. [من در واقع با شنیدن این سخنان دانستم که محمد هاشم خان، کاکا اندر یعنی عم ناتنی پادشاه مرحوم بود و به معنی این سخن پی بردم.]

\*\*\*\*\*

بدون شک بزرگترین تصمیمی که پادشاه مرحوم در طی زندگی گرفته، اقدام به اصلاحات سیاسی گسترده بود. به مجرد استعفای سردار محمد داوود در سال ۱۹۶۳ در پی خاتمه دادن به سلطه خاندانی و اعتماد به طبقه تعلیمیافته و اصلاح طلب کشور بودند.

تطبيق این تصمیم آسان تمام نمی شد. در میان رجال خاندان شاهی چندین کس این اصلاحات را نمی پسندیدند. واکنش کشورهای بزرگ جهان و همسایگان هم معلوم نبود. در آن ایام، من مستشار سفارت افغانستان در واشینگتن بودم (و مرحوم محمد هاشم میوندوال سفیر افغانستان در واشینگتن بود)، اما در هفته های بعد از جریان اوضاع به تفصیل آگاه

شدم. پادشاه مرحوم از حکومت فرانسه یک متخصص با تجربه قانون اساسی، لوی فوژیر (Louis Fougère) را به کابل طلب کرد و بعد از چند ملاقات با او، او را به اعضای کمیته تسوید قانون اساسی معرفی کرد. این بود یک مرحله تغییر قاطع در تاریخ معاصر افغانستان.

\*\*\*\*\*

هنگام تجلیل پنجاهمین سال استقلال افغانستان، نطق پادشاهی را مطابق سالهای قبل مسوده کرده برای ملاحظه ایشان به ارگ بردم. چنانکه عادت همیشگی پادشاه مرحوم بود، نطق را که باید چند روز بعد ایراد میکردند، فقره به فقره و حتی کلمه به کلمه قبلاً ارزیابی میکردند. در باره کسب استقلال افغانستان در مسوده مرتبه، از جنگ سوم افغان و انگلیس و شجاعت محمد نادر شاه (علیحضرت شهید) نوشته بودم. سپس از همت عالی و خدمات پادشاه مرحوم امان الله خان ذکر کرده بودم. در آن سالها هنوز گرفتن نام امان الله خان قدغن بود، تا چه رسد به ستایش خدمات او. (البته در وقت انتقال تابوت مرحوم امان الله خان به کابل و برای دفن به جلال آباد با خانواده آن مرحوم سلوک خوب شده بود) چون هنگام بحث مسوده به نام پادشاه مرحوم امان الله خان رسیدیم، اندکی توقف نمودند و بعد گفتند: "باید نام ایشان ذکر شود، اینکه ایشان را (پادشاه مرحوم امان الله خان) نوشته اید، طرز درست و راه حل خوب است." همان بود که برای نخستین بار، محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان از خدمات پادشاه مرحوم امان الله خان در کسب استقلال، در نطق رسمی یاد آوری کردند.

\*\*\*\*\*

طی سفر رسمی پادشاه مرحوم به نیپال (۱۹۶۹م) واقعه ای رخ داد که نماینده صفات و عقاید آن پادشاه مرحوم گردید. طی مسافرت بعد از ختم روز اول و دوم، مقامات تشریفات نیپال بمن که از جمله اعضای معیته بودم، مراجعه کرده گفتند: "علیحضرت پادشاه شما در هنگام گشت و گذار در کشور ما با رجال عمده پذیرائی کنندگان مصافحه میکنند. چون علیحضرت پادشاه نیپال با رعایا مصافحه نمی کنند. از شما خواهش می کنیم به علیحضرت پادشاه افغانستان عرض کنید که با استقبال کنندگان مصافحه فرمایند و با اشاره سر جواب دهند. روز مابعد، قبل از صرف صبحانه به پادشاه مرحوم ازین خواهش مقامات تشریفات نیپال عرض کردم. اندکی به فکر فرو رفتند و گفتند: "به ایشان بگوئید که شما نظر ایشان را بمن رساندید." و سپس به من گفتند: "این پذیرائی کنندگان چه هندو باشند چه بودائی، شرف آدمیت دارند و من به عنوان یک آدمی باید با ایشان مصافحه کنم." در بازدید های آنروز هر گاه گروه پذیرائی کنندگان پیدا می شدند، پادشاه افغانستان با ایشان مصافحه میکردند و ازین کار پادشاه افغانستان، مقامات تشریفات نیپال راضی نبودند. پادشاه افغانستان طی ملاقات رسمی از شاه مهندرا در باره رژیم سیاسی کشور که (پنچیسست) نامیده می شد، معلومات گرفت و آن مجالس محلی شوری بود که به این نام منعقد می شد و اشتراک کنندگان در امور کشور نظر می دادند. پادشاه افغانستان به پادشاه نیپال طی ملاقات گفت: "اصلاحات مزید ضرور است و امید است آنرا بیاورید." بعد از ملاقات، به من گفتند: "آینده سیاسی نیپال را با این احوال درخشان نمی بینم."

\*\*\*\*\*

بعد از مسافرت پادشاه مرحوم به جاپان به دعوت امپراتور "هیرو هیتو" وزارت خارجه جاپان در سال ۱۹۷۰م اطلاع داد که شهزاده، ولیعهد جاپان (که اکنون امپراتور جاپان میباشد) به افغانستان مسافرت می کند. (در آنزمان امپراتور هیرو هیتو اضافه از هشتاد سال داشت و خود نمی توانست مسافرت کند.) برای هدایت گرفتن نزد پادشاه مرحوم به ارگ رفته و پیشنهاد کردم در تبادل نظر قبل از طعام شام در ارگ بین ایشان و شهزاده جاپان، شهزاده احمد شاه نیز شرکت کند. ملتفت شدم که پادشاه به من پاسخ ندادند و حتی چین در جبین افگندند. در باره دیگر تفصیلات سفر مهمان سخن گفتم و ضمناً مکرر عرض کردم که بهتر است شهزاده از طرف افغانستان در این تبادل نظر قبل از طعام، در کنار علیحضرت باشند. با شنیدن این عرض مکرر من، پادشاه مرحوم از جا بلند شد و تشریف برد و من تنها و مبهوت ماندم. بعد از چند ثانیه عودت کردند و به من گفتند: "می خواهم به شما بگویم اگر شما جوانان خیال می کنید بعد از سر من سلطنت در افغانستان دوام می کند و ولیعهد پادشاه می شود، درست حساب نکرده اید، افغانستان باید چاره دیگری داشته باشد." بعد با مهربانی گفتند: "در باره سفر مهمان چند روز بعد سخن خواهیم گفت."

در شرفیابی بعدی، تصویب ایشان را گرفتم که ولیعهد افغانستان بعد از ختم تبادل نظر در میز سلطنتی، به صرف طعام حاضر شود. در آن ایام مصلحت ندیدم این سخنان خطیر پادشاه مرحوم را حتی به صدر اعظم، یعنی مرحوم نور احمد اعتمادی یا به کس دیگر بگویم. سالها گذشت و من عقیده پادشاه مرحوم را در باره آینده سلطنت می دانستم.

\*\*\*\*\*

هنگامیکه محمد رضا پهلوی تصمیم تجلیل ۲۵۰۰ سال امپراتوری کوروش را گرفت، سفیر ایران در کابل، مرحوم محمود فروغی، طلب ملاقات نموده مرا خبر داد و گفت: "شهینشاه و شهبانو از اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و ملکه حمیرا دعوت می کنند تا برای اشتراک به این مراسم به ایران تشریف بیاورند، پادشاهان و رؤسای جمهور جهان نیز دعوت شده اند."

از این موضوع به مرحوم نور احمد اعتمادی، صدراعظم و وزیر امور خارجه اطلاع دادم. گفتند: "به اعلیحضرت خبر بدهید:" به ارگ رفته و از این دعوت به پادشاه مرحوم اطلاع دادم. این خبر به خاطر ایشان سخت سنگین تمام شد و فوراً گفتند: "من به این دعوت نمی روم:" پادشاه افغانستان با شهینشاه ایران قبلاً معرفت کامل داشت (زیرا در سال ۱۹۶۲م به قصد اصلاح روابط بین افغانستان و پاکستان به افغانستان سفر کرده بود). پادشاه مرحوم به من گفتند: "معنی پادشاهی نزد ما و نزد شاه ایران فرق بسیار دارد، از ایران معذرت بخواهید، من هرگز به این مناسبت و یا مناسبت دیگر به تهران نخواهم رفت."

از این پاسخ ایشان به مرحوم نور احمد اعتمادی اطلاع دادم و روزها حیران بودیم این موضوع را چگونه حل کنیم، چند روز دشوار را خاموشانه سپری کردیم. بالاخره، مطابق نظر مابعد پادشاه مرحوم، به سفیر ایران پیشنهاد کردم که شاهدخت بلقیس با شوهر خود در این مراسم مجلل اشتراک کند و سرانجام همین پیشنهاد عملی شد.

\*\*\*\*\*

مرحوم سید ظاهر وکیل شکرده (فرزند مرحوم سید عالمشاه قوماندان نظامی در قندهار) که از دوستان و آشنایان من بود، در حدود سنه ۲۰۰۰ هنگامیکه پادشاه مرحوم در روم اقامت داشت، به من در نیویارک واقعه ای را قصه کرد، که کس دیگر از آن اطلاع نداشت.

سید ظاهر گفت: "مطابق عادت، به وقت شامگاهان گاهگاهی به دیدن اعلیحضرت می رفتم و جریانات شوری را به ایشان قصه می کردم. باری به ایشان گفتم: نام علامه بلخی را در خبر های هفته در جمله کسانی که شرفیاب می شوند، در رادیو نمی شنوم، در حالیکه وی نجات خود را از محبس در اثر لطف شما میداند." اعلیحضرت فرمودند: "در مقابل علامه بلخی و مردم او، حکومت های سابق بسیار ظالمانه رفتار کرده اند و او را به ناحق به زندان انداختند."

سپس اعلیحضرت ناگهان گفتند: "بیائید هر دو برویم همین ساعت بعد از شام به ملاقات او. خانه شان کجاست؟" عرض کردم: "من خانه ایشان را دیده ام." فرمودند: "برخیزیم و برویم." همان بود که بدون اطلاع قبلی و بدون استفاده از موتر امنیتی، در آن آغاز شب هنگام به منزل علامه بلخی (در حدود افشار و سیلو) با موتر جیب رفتیم و دق الباب کردم، یک جوان آمد و در را باز کرد، گفتم برای شان بگوئید سید ظاهر با یک مهمان عزیز آمده است. علامه بلخی فرود آمد، اعلیحضرت را دیده متحیر شد. پادشاه، علامه را در آغوش کشید. به منزل او رفتیم و صرف جای کردیم. اشک از چشمان علامه جاری بود.

این بود حکایت سید ظاهر شاه به من. در محیط، مردم ملتفت شدند که در صبح مولود شریف در مجلسی که در دلکشا منعقد می شود، به علامه موقع خطابه داده می شود (اعلیحضرت در این مجلس مولود شریف حاضر می بود).

\*\*\*\*\*

هر یک از این رویداد ها را که ذکر کردم، نمونه خوب برای شناختن عقاید و نظریات پادشاه مرحوم، محمد ظاهر شاه می باشد. گرچه پادشاه حلیم و متواضع بود، اما قدرت تصمیم داشت. سالیان مدید گرچه پادشاه افغانستان بود، اما اختیارات او محدود بود، بطور خاص در سالهای صدارت محمد هاشم خان.

یقین دارم دیگران هم مقالاتی در باره پادشاه مرحوم می نویسند. پادشاه واقعاً وطن دوست بودند، و همه فرزندان افغانستان را از هر قوم و از هر زبان که بودند، قدر می کردند. از زبان ایشان سخنی که تفوق یک قوم را بر قوم دیگر نشان بدهد، هرگز نشنیده ام.

به درگاه خداوند لایزال دعا می کنم که به سوی حسنات او بنگرد، مرد مسلمان و خدا دوست بودند، و امر کردند در خطبه ها " بنده خدا " لقب داده شوند، و این بر علاوة المتوکل علی الله بود.

من و همسر عادل هاشمی فرهادی به خانواده پادشاه مرحوم و بطور خاص شاهدخت بلقیس عرض تعزیت می کنیم که خاطر او در اوقات دشوار زندگی، و تا دم واپسین، با احوال پدر مشغول بود و در سلوک با هر کسی نمونه شمایل نیکو میباید.

ختم